

# بہشتی و جہنمی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

دکتر جواد واحدی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

---

اعادۂ دادرسی  
در امور مدنی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## ● مقدمه

حدود بیست سال پیش، تحت عنوان فوق، مقاله ای در کتاب تحولات حقوق خصوصی (انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۷۴) از طرف نویسنده این مقاله به چاپ رسید. جامع علوم انسانی

چون از آن تاریخ تا کنون از یک طرف، تغییراتی در مقررات آیین دادرسی رخ داده است - که مستقیم یا غیرمستقیم با اعاده دادرسی ارتباط دارد - و از طرف دیگر، هنوز مسائل و موضوعات مربوط به اعاده دادرسی در بعضی مراجع حقوقی ما کماکان مبهم و مورد بحث و گفتگو است، لذا بی فایده نیست آنچه را که هنوز جا دارد در این موضوع گفته شود، مطرح نماییم و از ارباب نظر تقاضا کنیم با عنوان کردن نقطه نظرها و عقاید ارزشمند خود، این طریقه اعتراض را از غربتی که با آن مواجه است، نجات دهند.<sup>۱</sup>

۱. علاوه بر دو جهت مذکور در متن، تجارب مکتبیه در این مدت نسبتاً طولانی و نیز اشتباهاتی

به عنوان مقدمه، تذکر این مطلب را لازم می‌دانیم که قواعد مربوط به اعاده دادرسی در قانون ما همان است که برای اولین بار در قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب سال ۱۳۲۹ هجری قمری پیش‌بینی گردیده است و با وجود اینکه قانون آیین دادرسی مدنی تا این تاریخ چندین بار مورد اصلاح قرار گرفته مقررات مربوط به اعاده دادرسی، در قسمتهای اساسی، تقریباً دست نخورده مانده است.

در فرانسه، قانون جدید آیین دادرسی مدنی مصوب پنجم دسامبر ۱۹۷۵، مقررات مربوط به اعاده دادرسی را نه تنها از حیث جهات اعاده دادرسی و نحوه استفاده از آن تغییر داد بلکه نام آن را نیز از «اعاده دادرسی»<sup>۲</sup> به «تجدید نظر خواهی»<sup>۳</sup> تبدیل نمود. با توجه به قانون جدید (مواد ۵۹۳-۶۰۳)، هدف این طریقه اعتراضی، فسخ حکمی است که اعتبار امر مختومه یافته است به این منظور که قضیه مورد اختلاف، چه از جهت مسائل موضوعی و چه از حیث مسائل حکمی، مجدداً مورد رسیدگی قرار گیرد.<sup>۴</sup>

در این مقاله، مسائل زیر مورد مطالعه قرار می‌گیرد:

۱. تصمیمات قابل اعاده دادرسی؛
۲. اعاده دادرسی و تجدید نظر خواهی؛
۳. اعاده دادرسی و واخواهی؛
۴. اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث؛
۵. قابلیت اعتراض تصمیمات متخذة در دعوی اعاده دادرسی.

→ که در مقاله مورد بحث رخ داده بود، ایجاب می‌کرد که موضوع مقاله مجدداً مورد بررسی قرار گیرد.

2. requête civile
3. recours en revision

۴. در زمان حکومت قانون سابق فرانسه، اعاده دادرسی را چنین تعریف می‌کردند: «طریقه اعتراض به حکم که به وسیله آن، یکی از طرفین دعوی سابق، از دادگاهی که آخرین رسیدگی ماهوی را انجام داده است می‌خواهد تا از تصمیمی که بر مبنای اشتباه گرفته است،



## تصمیمات قابل اعاده دادرسی

قانون آیین دادرسی مدنی (آ.د.م.) در ماده ۵۹۱ تصمیمات زیر را قابل اعاده دادرسی معرفی می‌کند:

۱. حکم پژوهشی؛
۲. حکم حضوری مرحله نخستین که به طور قطعی صادر شده است (اصلاحی مرداد ماه سال ۱۳۳۴).<sup>۱۵۵</sup>

با توجه به شقوق فوق (و شق محذوفه آن) روشن می‌شود که قانونگذار ایران اولاً فقط احکام را قابل اعاده دادرسی شناخته و اعاده دادرسی را نسبت به قرارها پیش‌بینی نکرده است؛ ثانیاً تنها نسبت به احکامی که به طور قطعی صادر شده توسط به این طریقه را تجویز نموده است و ثالثاً علی‌الظاهر فقط احکام صادره از محاکم عمومی را قابل اعاده

عدول نماید». (ژان لارگیبر Jean Larguier، آیین دادرسی مدنی، چاپ سوم سال ۱۹۷۲، ص ۹۱).

۵. با توجه به قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب آذرماه سال ۱۳۶۴، چون در حقیقت، دادگاه استیناف حذف شده است و از طرفی احکام صادره از دادگاه‌های حقوقی دو و دادگاه‌های حقوقی یک در شرایط مساوی قابل تجدیدنظرند (قانون موارد تجدیدنظر مصوب مهرماه سال ۱۳۶۷) و تجدیدنظرشان نیز ابتدا به ساکن مانع اجرای حکم نیست (اثر تعلیقی ندارد)، لذا در حال حاضر جا دارد که احکام حضوری صادره از این دو دادگاه، جانشین احکام پیش‌بینی شده در شق دوم ماده ۵۹۱ بشوند.

۶. این ماده شق سوم هم ناظر به امکان اعاده دادرسی نسبت به احکام غیابی داشت که با اصلاح ماده ۱۷۴ آ.د.م. در سال ۱۳۴۹ نسخ گردید، ولی در وضع کنونی که شکایت استینافی با توجه به قوانین مذکور در پانویس شماره ۵ این مقاله منتفی گردیده است، بجاست که شق سوم محذوفه نیز مجدداً احیاء شود؛ یعنی احکام غیابی صادره از دادگاه‌های حقوقی یک و دو، در مواردی که به علت انقضای مدت اعتراض و تجدیدنظر نهایی شده‌اند، در موارد و مواعد پیش‌بینی شده برای اعاده دادرسی، قابل اعاده دادرسی اعلام گردند.

دادرسی دانسته است.

در مورد مسأله اول، یعنی اختصاص اعاده دادرسی به احکام — همان طور که در بالا اشاره کردیم — قانونگذار ایران بنا بر مفهوم مخالف ماده ۵۹۱ آ.د.م. قرارها را قابل اعاده دادرسی نمی داند. ممکن است ادعا شود که قانونگذار در کاربرد کلمه «حکم» در مواد ۵۹۱ و بعد آ.د.م. نظر به حکم به معنای اخص — در مقابل قرار — نداشته بلکه نظرش متوجه «رأی» اعم از حکم و قرار (در مقابل کلمه «Jugement» در زبان فرانسوی) بوده است، و بنابراین، قرارها نیز قابل اعاده دادرسی هستند.<sup>۷</sup>

چنین ادعایی به نظر ما قابل قبول نیست. گرچه قانونگذار در بعضی از مواد آ.د.م. کلمه «حکم» را مسامحه در معنای رأی به کار برده است (به عنوان مثال به مواد ۴۸۵، ۵۰۳، ۵۴۴ و ۵۶۷ آ.د.م. مراجعه شود)، ولی در مورد اعاده دادرسی مشکل است بتوان قبول کرد که قانونگذار در مواد ۵۹۱ و بعد آ.د.م. نیز مرتکب مسامحه مذکور در فوق شده باشد. قانونگذاری که در چند ماده قبل از مواد مربوط به اعاده دادرسی، در مبحث فرجامخواهی (مواد ۵۲۱ و بعد) و اعتراض شخص ثالث (مواد ۵۸۱ و بعد) — دو طریقه دیگر از طرق فوق العاده شکایت نسبت به تصمیمات دادگاه ها — با صراحت و به طور مکرر، تکلیف احکام و قرارها را علیحده روشن کرده است، بعید می نماید که در مبحث اعاده دادرسی، قرارها را فراموش کند و یا کلمه «حکم» را در معنای «حکم و قرار» (رأی) به کار برد.<sup>۸</sup>

حقوقدانان کشور ما هیچ یک در عدم قابلیت اعاده دادرسی قرارها

۷. در مورد اعاده دادرسی نسبت به قرارها در فرانسه، به رپرتوار دالوز ذیل کلمه «requête civile»، شماره های ۱۸۸ و ۲۵۱ مراجعه شود.

۸. بخصوص باید توجه داشت که اگر منظور قانونگذار از کاربرد کلمه «حکم» در ماده ۵۹۱ آ.د.م. — که تصمیمات قابل اعاده دادرسی را شماره کرده است — «حکم و قرار» باشد، در مورد شق سوم ماده (محدوفه در سال ۱۳۴۹) که صحبت از حکم غیابی است، باید دچار



تردید نکرده‌اند.<sup>۹</sup> رویه قضایی نیز گرچه در مورد این طریقه اعتراضی بسیار فقیر است، ولی به هرحال، اشاره‌ای به قابل اعاده دادرسی بودن قرارها نکرده است.<sup>۱۰</sup>

ایرادی که به قانون ما در مورد عدم قابلیت اعاده دادرسی قرارها وارد می‌باشد این است که چون همان علیی که در نظر قانونگذار می‌تواند موجب اعاده دادرسی نسبت به حکم قرار گیرد، ممکن است در مورد اکثر قرارها نیز وجود داشته باشد، منطقی نیست که نسبت به این گونه تصمیمات، اعاده دادرسی پذیرفته نشود.

به منظور روشن ساختن بیشتر مطلب، مسأله را نسبت به اقسام قرارها جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

اولاً: بحث ما در مورد قرارهای نهایی یا قاطع دعوی است<sup>۱۱</sup>، والا قرارهای احتیاطی (یا تدابیر احتیاطی) و قرارهای مقدماتی یا اعدادی،

تناقض شده باشد؛ چه از یک سو در قانون ما قرار غیابی وجود ندارد و از سوی دیگر اختصاص مسامحه مفروض به شقوق یک و دو ماده، بدون هیچ گونه قرینه، منطقی به نظر نمی‌رسد.

۹. برای مثال رک. استاد دکتر احمد متین دفتری: آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، ش ۳۲۶ و استاد دکتر جعفری لنگرودی: دانشنامه حقوقی، ذیل کلمه «اعاده دادرسی».

۱۰. از رأی شماره ۳۸۸۵-۱۳۴۱/۱۲/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که ذیلاً نقل می‌شود، حتی می‌توان نتیجه گرفت که از نظر دیوان عالی کشور نیز اعاده دادرسی نسبت به احکام ممکن است و نه به قرارها؛ زیرا دادگاه عالی در این حکم، تلویحاً اعاده دادرسی را در مورد احکام مغایر، نسبت به دو حکم ممکن می‌داند و نه نسبت به یک حکم و یک قرار: «قطع نظر از اینکه اصولاً و طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی تقاضای اعاده دادرسی باید نسبت به دو حکم مغایر صادر از دادگاه استان یک حوزه استینافی به عمل آید و در مورد پرونده مطروح دو حکم مغایر به نظر نمی‌رسد بلکه یک حکم و یک قرار مورد بحث بوده و از دو حوزه استینافی اصفهان و شیراز صادر گردیده است، چون مبدأ تقاضای اعاده دادرسی از نظر مغایر بودن دو حکم، طبق صریح ماده ۵۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی، از تاریخ آخرین ابلاغ هر یک از دو حکم محسوب می‌شود و این دو حکم همان احکام پژوهشی است نه رأی صادر از شعب دیوان کشور، لذا رأی دادگاه استان هفتم که مستلاً صادر شده صحیح بوده و ابرام می‌شود.»

۱۱. یعنی قرارهایی که با صدور آنها پرونده از محکمه خارج می‌شود و دادگاه از رسیدگی به آن فارغ می‌گردد، مانند قرار سقوط دعوی، قرار عدم استماع دعوی و مانند آن.

همان‌طوری که اکثریت قریب به اتفاق آنها به تنهایی قابل شکایت پژوهشی و فرجامی (تجدید نظر امروری) نیستند، موضوع اعاده دادرسی نیز نمی‌توانند قرار بگیرند. به عبارت دیگر، این گونه قرارها در هر حال تابع تصمیم نهایی دادگاه در ماهیت دعوی هستند و سرنوشتشان بسته به سرنوشت تصمیم نهایی دادگاه است و بنابراین اعاده دادرسی در مورد آنها فرض ندارد.

در مورد قرارهای قاطع دعوی یا نهایی هم چون موضوع این قرارها متضمن امر عدمی است (عدم استماع دعوی، سقوط دعوی، رد دعوی و مانند آن)، چنین به نظر می‌رسد که اعاده دادرسی نسبت به آنها نیز نمی‌تواند مورد پیدا کند؛ چرا که اگر فی المثل یکی از قرارهای مذکور در بالا صادر گردد، لا اقل شقوق ۱ و ۲ و ۳ ماده ۵۹۲ آ.د.م. در مورد آنها فرض ندارد، زیرا مفاد قرارهای مزبور با جهات یاد شده در فوق سازگار نیست و شاید نظر قانونگذار هم در عدم پذیرش اعاده دادرسی نسبت به قرارها ناشی از توجه به همین امر بوده است.

ولی صرف نظر از موارد فوق، عدم پذیرش اعاده دادرسی نسبت به قرارهای نهایی به طور کلی با اصول عدالت منافات دارد. وظیفه قانونگذار این است که راه جبران و برگشت استفاده‌های ناروا را در مورد احکام و قرارها به طور یکسان باز بگذارد. قابل قبول نیست که فرضاً خواننده دعوی، در تحصیل قرار سقوط دعوی، قرار عدم استماع دعوی به علت مختومه بودن قضیه و مانند آن حيله و تقلب به کاربرد و یا از سند مجعول استفاده کند و پس از کشف و یا ثبوت این وقایع در محکمه، به او بگویند که چون تصمیم دادگاه قرار است و نه حکم، راهی برای جبران منافات از طریق اعاده دادرسی وجود ندارد.

بنا به مراتب عنوان شده در فوق، عدم قبول اعاده دادرسی نسبت به قرارها، در همان شرایطی که برای احکام پیش‌بینی شده است، قابل توجیه نیست و جا دارد در فرصت مناسب قانونگذار این نقیصه را برطرف کند. در مورد مسأله دوم، یعنی اینکه فقط احکام قطعی دادگاه‌ها قابل

اعاده دادرسی باشند، این نظر درست است؛ چرا که اگر حکم قطعی نباشد، یعنی طریق شکایت عادی با اثر تعلیقی به روی محکوم علیه باز باشد، اجازه استفاده از اعاده دادرسی که از طرق فوق العاده شکایت است برخلاف اصول می باشد.

و اما اینکه قانونگذار اعاده دادرسی را فقط نسبت به احکامی که به طور قطعی صادر شده اند اختصاص داده و برای حکم غیر قطعی دادگاه های نخستین که بر اثر عدم پژوهش خواهی قطعیت یافته اند راه استفاده از این طریقه اعتراضی را باز نگذاشته است، چندان صحیح به نظر نمی رسد. خوشبختانه خود قانونگذار این محدودیت را (با هدف محدود کردن دایره اعاده دادرسی)، نسبت به سه شق اخیر ماده ۵۹۲ (حیله و تقلب، جعلیت سند و کتمان سند) و اثبات اصالت سند (ماده ۳۹۰) — یعنی جهاتی که بعداً ظاهر یا کشف می شود — جبران کرده و استفاده از طریق پژوهش خواهی را، به وسیله تمدید مهلت استیناف در مورد آنها، پذیرفته است (ماده ۴۸۵ آ.د.م.).

ولی با توجه به حذف مرحله استینافی بر طبق قانون تشکیل دادگاه های حقوقی و قطعی شناخته شدن احکام صادره از دادگاه های حقوقی یک و دو (ماده ۱۲)، احکام این دادگاه ها، چه قابل تجدیدنظر باشند و چه نباشند، قابلیت اعاده دادرسی را دارند.

نسبت به سایر موارد مندرج در ماده ۵۹۲ (شقوق ۱ تا ۴) مشکلی پیش نمی آید، زیرا با استفاده از طریق تجدیدنظر می توان هر اشکال احتمالی را رفع نمود.

در مورد مسأله سوم، یعنی عدم پیش بینی اعاده دادرسی نسبت به تصمیمات مراجع اختصاصی و مانند آن، این سکوت یا عدم جواز قانونگذار قابل انتقاد به نظر می رسد. دادگاه های عمومی مدنی دارای خصوصیتی نیستند که فقط احکام صادره از طرف آنها قابل اعاده دادرسی باشند؛ کلیه احکام صادره از مراجعی که عهده دار قضاوت هستند، اعم از دادگاه های عمومی و دادگاه ها و مراجع اختصاصی، اصولاً باید قابل اعاده دادرسی

شناخته شوند.

حتی احکام ضرر و زیان ناشی از جرم صادره از محاکم جزایی (کیفری یک و کیفری دو) نیز به نظر اینجانب باید در همان محاکم قابل اعاده دادرسی باشند بدون اینکه رابطه‌ای بین دعوای اعاده دادرسی نسبت به حکم ضرر و زیان با حکم جزایی وجود داشته باشد.<sup>۱۲</sup>

این مسأله در مورد احکام صادره از دادسرا (شعبه تصرف عدوانی)<sup>۱۳</sup>، احکام صادره از دادگاه مدنی، خاص<sup>۱۴</sup>، آراء هیأت‌های حل اختلاف کارگر و کارفرما، آراء هیأت‌های پیش‌بینی شده در قانون تأمین اجتماعی، آراء داوری و مانند اینها نیز مطرح می‌شود.

در مورد آراء صادره از مراجع غیر دادگستری (هیأت‌های حل اختلاف بین کارگر و کارفرما، هیأت‌های حل اختلاف بین سازمان تأمین اجتماعی و کارفرمایان، کمیسیون‌های مالیاتی و مانند آن) و نیز احکام دادسرا در دعوای تصرف (در موردی که دعوی را رد می‌کند)<sup>۱۵</sup>، در حال حاضر مشکل است این گونه احکام و آراء را قابل اعاده دادرسی معرفی کرد و اگر

۱۲. اعاده دادرسی نسبت به احکام ضرر و زیان ناشی از جرم صادره از محاکم جزایی موقعی مورد پیدا می‌کند که حکم محکومیت متهم، در قسمت جزایی، مخومه شده باشد، ولی یکی از اسباب اعاده دادرسی نسبت به حکم صادره در مورد ضرر و زیان وجود داشته باشد و یا بعداً کشف شود.

۱۳. همان گونه که در نظریه شماره ۷/۷۶۶ مورخ ۶۳/۲/۵ اداره محترم حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی ایران آمده است «آراء صادره از طرف دادستان در مورد تصرف عدوانی که به علت عدم اعتراض قطعی شده باشد، قابل اعاده دادرسی نیست.» «مجموعه نظرهای مشورتی، چاپ روزنامه رسمی). بدیهی است تبعیت از این نظر مستلزم رعایت مفاد ماده ۴۸۵ آ.د.م.، از حیث تمدید مهلت اعتراض، در موارد مقتضی است (سه شق اخیر ماده ۵۹۲ و قسمت اخیر بند اول ماده ۳۹۰ آ.د.م.).»

۱۴. احکام دادگاه مدنی خاص قابل اعاده دادرسی است (نظریه شماره ۷/۱۱۰۵ مورخ ۶۳/۲/۲۲ مرجع مذکور در پانویس ۱۳).

۱۵. اگر دادسرا حکم به رفع تصرف عدوانی، رفع ممانعت از حق و یا رفع مزاحمت بدهد، این حکم در دادگاه ماهوی قابل پژوهش است و اعاده دادرسی نسبت به احکام صادره از مرحله ماهوی می‌تواند مطرح شود و نتیجتاً مشکلی به وجود نمی‌آید.

هم قابلیت اعاده دادرسی آنها را بپذیرند، صرفاً جنبه نظری خواهد داشت. مراجع اختصاصی و استثنایی مزبور، بخصوص با سکوت قانونگذار، آمادگی قبول دعوی اعاده دادرسی را - که از طرق فوق العاده است - ندارند.

در عین حال باید پذیرفت که اگر یکی از موارد مهم اعاده دادرسی بعد از صدور احکام و آراء مذکور در فوق کشف شود (جعلیت سند، کتمان سند، حيله و تقلب و یا اثبات اصالت سندی که قبلاً مجعول شناخته شده بوده است)<sup>۱۶</sup>، بدون تردید راهی برای محکوم علیه جهت جبران مافات، یعنی به دست آوردن حقوق از دست رفته اش، وجود ندارد و در حقیقت به کسی که با استفاده از یکی از فرصتهای فوق به نفع خود حکم یا رأی غیر قابل اعتراضی تحصیل کرده، ناخواسته کمک شده است که از محکوم به استفاده ناروا نماید.<sup>۱۷</sup>

در مورد آراء داوری، شاید بتوان مشکل مورد بحث را به طریق زیر

حل کرد:

چنانکه می دانیم آراء داوری، خواه ارجاع به داور از طریق دادگاه صورت گرفته باشد و خواه بدون دخالت دادگاه، در هر حال قابل اعتراض اند. با این کیفیت، اگر جهت اعاده دادرسی در تاریخ صدور رأی وجود داشته باشد (موارد مندرج در شقوق ۱ تا ۳ ماده ۵۹۲ آ.د.م.) و یا در فاصله صدور رأی تا طرح شکایت کشف شود، نیازی به استفاده از این طریقه اعتراضی نیست و دادگاه رسیدگی کننده به شکایت حق دارد به

۱۶. منظور از موارد مهم، جهاتی است که از طرق دیگر قابل تدارک نباشد. توضیح اینکه همان گونه که در پانویس شماره ۱۶ این مقاله آمده است، شقوق ۱ تا ۳ ماده ۵۹۲ آ.د.م. در زمان سابق، از طریق پژوهشخواهی و فرجامخواهی و در حال حاضر، از طریق تجدیدنظرخواهی قابل تدارک و علاج اند.

۱۷. در فرانسه دکترین و رویه قضایی اعاده دادرسی را نسبت به احکام و آراء دادگاه های اختصاصی نیز پذیرفته اند (رک. به رپرتوار دالوز ذیل کلمه « requête civile », شماره

اشکالات وارده بر رأی، از جهات مزبور، رسیدگی و در مورد آنها اتخاذ تصمیم نماید.<sup>۱۸</sup>

ولی در موردی که یکی از اسباب اعاده دادرسی مندرج در شقوق ۴ تا ۷ ماده ۵۹۲ و یا ماده ۳۹۰ آ.د.م. بعد از اجرای رأی داور (خواه نسبت به آن اعتراض نشده باشد و خواه اعتراض معمول ولی مردود اعلام شده باشد) پیش آید، باید دید که آیا اعاده دادرسی قابل تمسک است یا خیر؟ و در صورت قابل تمسک بودن، مرجع تقدیم دادخواست و رسیدگی به آن کجاست؟ به نظر ما، در فرض مورد بحث، موجبی برای عدم پذیرش دعوای اعاده دادرسی وجود ندارد. کسی که تن به داوری می‌دهد، از وثایق و تضمینات قانونی، به طور کلی، صرف نظر نمی‌کند. بنابراین به عنوان مثال اگر روشن شود که سندی که داور به استناد آن رأی داده است مجعول بوده یا محکوم له برای تحصیل رأی داور حيله و تقلب به کار برده و مانند آن، به چنین رأیی نباید اعتبار مطلق داد.

در مسأله مرجع اعاده دادرسی در چنین موردی می‌توان گفت که این مرجع، در هر حال، هیأت داوری نیست بلکه بر حسب مورد، دادگاه ارجاع کننده دعوی به داوری و یا دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به دعوی را، در صورت فقد قرارداد داوری، دارا بوده یا هست.

النهایت، در صورتی که داوری پایان یافته باشد، خود دادگاه علاوه

۱۸. اساساً اعاده دادرسی در مورد جهات اول تا سوم ماده ۵۹۲ آ.د.م. صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا این جهات در قانون ما که مسأله اشتباه قاضی - حکمت وضع اعاده دادرسی در فرانسه - مطرح نبوده نیاز به استفاده از طریق فوق العاده نداشته است؛ چرا که محکوم علیه می‌توانسته است با طرح اعتراض عادی نسبت به حکم (پژوهشخواهی) و یا فرجامخواهی، رفع اشکال را از دادگاه بخواهد. در فرانسه نیز با اصلاح مقررات اعاده دادرسی (مواد ۵۹۳ و بعد آیین دادرسی مدنی) مصوب دسامبر سال ۱۹۷۵ تحت عنوان «تجدید نظرخواهی»، چون فرض اشتباه قاضی در مورد اعاده دادرسی کنار گذاشته شده است جهات اعاده دادرسی نیز تقلیل یافته و بخصوص شقوق چهارگانه مندرج در صدر ماده ۵۹۲ آ.د.م. ایران، پیش بینی شده در ماده ۴۸۰ آیین دادرسی مدنی سابق فرانسه حذف گردیده است (به ماده ۵۹۵ آ.د.م. جدید فرانسه مراجعه شود).

بر قبول درخواست اعاده دادرسی (در فرض اینکه آن را موجه بدانند)، به ماهیت دعوی نیز رسیدگی می‌کند، ولی اگر قرارداد داوری مطلق باشد - یعنی قرار طرفین براین بوده که دعوی در هر حال از طریق داوری حل و فصل شود - دادگاه یا طرفین اختلاف، پس از قبول اعاده دادرسی و ابطال رأی داور، رسیدگی به ماهیت امر را به داور دیگر ارجاع می‌کنند تا با توجه به سبب اعاده دادرسی، مجدداً به دعوی رسیدگی شود و در مورد آن اخذ تصمیم به عمل آید.



## اعاده دادرسی و تجدید نظر

گرچه ممکن است چنین به نظر برسد که تجدید نظر خواهی، بر طبق قانون تعیین موارد تجدید نظر مصوب مهرماه ۱۳۶۷ (که به نحوی ناقص جای استیناف و تمیز سابق را گرفته است)، از طرق فوق العاده اعتراض به احکام است<sup>۱۹</sup> ولی با دقت بیشتر در قانون تشکیل محاکم حقوقی یک و دو و قانون تعیین موارد تجدید نظر نسبت به احکام و قرارها و بخصوص با توجه به جهات تجدید نظر، ظاهراً باید تجدید نظر خواهی را طریقه اعتراض عادی نسبت به احکام صادره از دادگاه‌های حقوقی دو و دادگاه‌های حقوقی یک (در مواردی که رسیدگی نخستین می‌کنند) بدانیم. با توجه به این امر، در مقایسه تجدید نظر با اعاده دادرسی از کلیه جهات، به موارد زیر برمی‌خوریم:

۱۹. در فرض اینکه تجدید نظر خواهی را، برخلاف نظری که در متن اظهار شده، طریقه فوق العاده شکایت بدانیم، باز هم همان طوری که درجه فوق العاده بودن اعاده دادرسی از فرجام خواهی و اعتراض شخص ثالث بیشتر بود، همین وضع در مورد اعاده دادرسی و تجدید نظر نیز وجود دارد.



الف. اعاده دادرسی - چنانکه گفتیم - از طرق فوق العاده اعتراض به تصمیمات دادگاه هاست و حال آنکه تجدید نظر خواهی، طریقه عادی شکایت است.<sup>۲۰</sup>

این نکته قابل ذکر است که همان گونه که در زمان حکومت قانون سابق بعضی از موارد نقض تمیزی از اسباب اعاده دادرسی نیز می توانست باشد (موارد ۱ تا ۳ ماده ۵۹۲ آ.د.م.)، در قانون تعیین موارد تجدید نظر مصوب مهرماه ۱۳۶۷ نیز بعضی از جهات تجدید نظر با شقوق یک تا سه ماده ۵۹۲ آ.د.م. تطبیق می نماید، ولی بطوریکه به مناسبت های دیگر توجه داده شده، حق این است تا وقتی که راه شکایت عادی (در مانحن فیه تجدید نظر) باز است و بخصوص وقتی که مرجع تقدیم دادخواست و توجه به ایرادات و اشکالات مزبور نیز ابتدائاً همان دادگاه صادرکننده حکم است (ماده ۹ قانون تعیین موارد تجدید نظر)، تنها راه تجدید نظر خواهی را به روی محکوم علیه باز گذارند و اعاده دادرسی را فقط برای مواردی حفظ کنند که از طریق تجدید نظر خواهی، امکان تعرض به حکم وجود ندارد (موارد ۴ و بعد ماده ۵۹۲ و مورد مندرج در ماده ۳۹۰ آ.د.م. اصلاحی آبان ماه ۱۳۴۹)، که البته این موضوع نیاز به دخالت قانونگذار دارد.<sup>۲۱</sup>

ب. در حالی که اعاده دادرسی متوجه همان سببی است که به استناد آن درخواست اعاده دادرسی شده است، در تجدید نظر خواهی نسبت

۲۰. بطوریکه در متن آمده تجدید نظر خواهی به نحو غیر کامل جایگزین استیناف و تمیز گردیده است و لذا تجدید نظر ارتباطی با اعاده دادرسی ندارد، کما اینکه منافاتی با واخواهی (اعتراض به حکم غیابی) و اعتراض شخص ثالث ندارد.

۲۱. چنانکه در ابتدای این مقاله آمده است، قانونگذار فرانسه طبق قانون مصوب پنجم دسامبر ۱۹۷۵ ضمن اصلاحاتی که نسبت به مقررات اعاده دادرسی وارد کرد، نام آن را نیز به «تجدید نظر خواهی» (recours en revision) تبدیل نمود در مقابل «اعاده دادرسی» (requête civile) سابق؛ مع هذا باید توجه داشت که تجدید نظر خواهی که در فرانسه جانشین اعاده دادرسی سابق شده با تجدید نظر خواهی که در ایران به نحوی جانشین پژوهش خواهی و فرجام خواهی گردیده است، فرق بسیار دارد.



به حکم، در هر حال کلیه اشکالات احتمالی وارده بر حکم مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، خواه اشکال مزبور ضمن اعتراضات وارده بر حکم از طرف مستدعی تجدیدنظر عنوان شده یا نشده باشد (مواد ۶۰۳ آ.د.م. و ۹ ق.ت.م.ت.).

ج. در اعاده دادرسی، دادگاه رسیدگی کننده به دادخواست همیشه همان دادگاهی است که حکم معترض عنه را صادر کرده است و اختیار فسخ و اتخاذ تصمیم مجدد با خود اوست، و حال آنکه در تجدیدنظر خواهی فقط در موردی که از حکم دادگاه حقوقی دو تقاضای تجدیدنظر شده باشد و دادگاه صادرکننده حکم، اعتراضات را نپذیرد، دادگاه حقوقی یک صلاحیت نقض (فسخ) و اتخاذ تصمیم مجدد را دارد.

در سایر موارد چون دادگاه صادرکننده حکم در هر حال، چه در تعقیب اعتراض متقاضی تجدیدنظر پرونده را مجدداً مورد بررسی قرار دهد و چه رأساً به علت اشکالی که در حکم صادره مشاهده می‌کند به این امر دست بزند، در فرض قبول اعتراضات وارده به حکم یا احراز اشکالی در آن، حکم صادره را نقض (فسخ) می‌کند، ولی پرونده را به دادگاه صالح برای رسیدگی به ماهیت ارسال می‌دارد و در صورتی که اعتراض را نپذیرد پرونده را همان طور که در پاراگراف قبل آمده است - به دادگاه صالح برای نقض (فسخ) می‌فرستد و این دادگاه جز در موردی که دادگاه حقوقی یک باشد وظیفه اش تنها نقض (فسخ) است و رسیدگی مجدد به دعوی را به دادگاه دیگر ارجاع می‌نماید. با این کیفیت، نه دادگاه صادرکننده حکم پس از نقض (فسخ) احتمالی تصمیم خود، حق رسیدگی مجدد به ماهیت دعوی را دارد و نه دیوان عالی کشور به ماهیت دعوی وارد می‌شود بلکه بر طبق بند «الف» ماده ۱۰ ق.ت.م.ت. مکلف است پرونده را پس از نقض، به دادگاه همعرض دادگاه صادرکننده حکم (که دادگاه حقوقی یک است) ارجاع نماید.

د. در تجدیدنظر خواهی، فقط با جهت جدید، یک بار دیگر می‌توان تقاضای تجدیدنظر نمود (ماده ۱۲ قانون مارالذکر) و حال آنکه در اعاده دادرسی، هر موقع یکی از اسباب اعاده دادرسی تحقق یابد، اعاده دادرسی امکان دارد بدون اینکه محدودیتی برای تکرار آن (جز محدودیت خود اسباب اعاده دادرسی) وجود داشته باشد. بنابراین مثلاً اگر یک مرتبه به علت اثبات جعلیت سندی که مدار حکم بر آن بوده است (ماده ۶-۹۵۲ آ.د.م.) محکوم علیه تقاضای اعاده دادرسی نماید و حکم به ضرر وی صادر گردد (یعنی از اعاده دادرسی نتیجه نگیرد) دفعه دوم می‌تواند فرضاً به علت کاربرد حيله و تقلب وسیله طرف مقابل دعوی (۵-۵۹۲)، استدعای اعاده دادرسی نماید و همین‌طور در دفعات سوم و چهارم به سبب کتمان سند (۷-۵۹۲) و یا اثبات اصالت سندی که به علت مجعول بودن ادعایی آن مورد توجه دادگاه صادرکننده حکم قرار نگرفته است (ماده ۳۹۰).

علت اختلاف مزبور - همان‌طور که می‌دانیم - این است که جهات اعاده دادرسی، بخصوص از شقوق ۴ به بعد ماده ۵۹۲ آ.د.م.، باید در آینده ثابت شود و حال آنکه در تجدیدنظر خواهی، مسأله اثبات یا تحقق امری در آینده مطرح نیست.

ه. تفاوت دیگر تجدیدنظر و اعاده دادرسی این است که در اولی مانند مرحله استینافی سابق همه مسائل حکمی و موضوعی مجدداً می‌تواند مطرح شود و حال آنکه در اعاده دادرسی، نه همه مسائل حکمی مطرح می‌شود و نه تمام مسائل موضوعی، بلکه دادگاه در این طریقه اعتراضی فقط به سبب عنوان شده توجه می‌کند و اگر سبب مزبور وقوع یافته باشد، پرونده را فقط در رابطه با همان سبب مجدداً مورد بررسی قرار می‌دهد. برای مثال، اگر علت اعاده دادرسی کتمان سند باشد، دادگاه پس از احراز تحقق سبب مزبور، پرونده را فقط با لحاظ وجود سند مزبور حین رسیدگی قبلی، مورد بررسی مجدد قرار می‌دهد.

و. رسیدگی به تجدیدنظرخواهی و اعاده دادرسی هردو، دو مرحله‌ای هستند با این تفاوت: در تقاضای تجدیدنظر و یا تجدیدنظری که از طرف خود قاضی به عمل می‌آید، بدو قاضی صادرکننده حکم یا دادگاه صالح برای نقض، پرونده را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهد و در صورت احراز اشکال یا اشکالات عنوان شده از طرف معترض و یا پیش‌بینی شده در قانون، حکم را نقض (فسخ) می‌کند و سپس، برحسب مورد، پرونده را به دادگاه صالح می‌فرستد و یا اگر مرجع نقض، دادگاه حقوقی یک باشد، خود به ماهیت آن نیز می‌پردازد. و حال آنکه در اعاده دادرسی، در عین اینکه رسیدگی دو مرحله‌ای است (یکی مرحله احراز تحقق سبب اعاده دادرسی و دیگری مرحله رسیدگی به ماهیت دعوی در رابطه با سبب تحقق یافته)، معهداً این دو مرحله همیشه در همان دادگاه مرجع اعاده دادرسی، یعنی دادگاه صادرکننده حکم قبلی، صورت می‌گیرد.

ز. پس از قبول دادخواست، یعنی پس از احراز تحقق سبب عنوان شده، اجرای حکم به تأخیر می‌افتد (ماده ۶۰۴ آ.د.م.)؛ در تجدیدنظرخواهی نیز بنا به ظاهر مواد مربوط، تنها پس از نقض (فسخ) حکم، اجرای آن باید به تأخیر افتد (مفهوم مخالف ماده ۱۱ ق.ت.م.ت.). معهداً بعضی قضات را نظر بر این است که اگر از حکم دادگاه حقوقی دو تقاضای تجدیدنظر شود، این تقاضا باید اجرای حکم را به تأخیر اندازد و در صورتی که دادگاه صادرکننده حکم نخواهد اجرای حکم را به تأخیر بیندازد، دادگاه مرجع تجدیدنظر می‌تواند به استناد ماده ۵۰۲ آ.د.م. اجرای حکم را تعطیل کند و یا با خواستن پرونده بدوی، عملاً مانع صدور اجرائیه از طرف محکمه صادرکننده حکم بشود.<sup>۲۲</sup>

۲۲. ماده ۵۰۲ آ.د.م. چنین اشعار می‌دارد: «هرگاه دادگاه نخستین در حکم قید کند که آن حکم قطعی است، شکایت در پژوهش مانع اجرای آن نخواهد بود مگر اینکه دادگاه پژوهش، حکم را غیرقطعی تشخیص دهد. در این صورت، دادگاه مرجع پژوهش، اجرای حکم را تعطیل می‌کند و اگر حکم اجرا شده است اثرات اجرایی برطرف می‌شود».

گرچه با استفاده از نظر فوق ممکن است عملاً مشکل حل شود ولی با توجه به قانون تعیین موارد تجدیدنظر، اگر مرجع صالح برای نقض (فسخ) بخواهد قانوناً اجرای حکم را به تأخیر اندازد باید با خواستن فوری پرونده و رسیدگی اجمالی به آن، حکم معترض عنه را نقض کند و از این طریق موجبات تأخیر عملیات اجرایی را فراهم سازد، والا تا وقتی که چنین نقضی صورت نگرفته است، حکم قابلیت اجرا دارد مگر اینکه محکوم علیه با توسل به مواد ۵۴۲ و ۵۴۳ آ.د.م.، موجبات تأخیر عملیات اجرایی را فراهم آورد.<sup>۲۳</sup>

ح. در اعاده دادرسی راه جلوگیری از عملیات اجرایی به استناد مواد ۵۴۲ و ۵۴۳ آ.د.م. در هیچ حال باز نیست و تنها امری که می‌تواند اجرای حکم را به تأخیر اندازد - همان طور که در بند «ز» فوق آمده است - قبول درخواست اعاده دادرسی از طرف دادگاه صادرکننده حکم است و حال آنکه در تجدیدنظر خواهی، ظاهراً مواد ۵۴۲ و ۵۴۳ آ.د.م. هنوز می‌توانند برای جلوگیری از اجرای حکم قبل از تعیین تکلیف پرونده در مرحله تجدیدنظر، مشکل گشا باشند.

ط. اعاده دادرسی را فقط محکوم علیه دعوی مختومه یا قائم مقام قانونی او می‌تواند تقاضا کند و حال آنکه تجدیدنظر را، هم محکوم علیه می‌تواند تقاضا کند و هم خود دادگاه صادرکننده حکم می‌تواند رأساً و به جهت اشتباه یا خطایی که در حکم صادره رخ داده است، تا حد نقض (فسخ) حکم انجام دهد.<sup>۲۴</sup>

۲۳. به نظر نویسنده، دادگاه‌های حقوقی دو نیز می‌توانند با استفاده از ملاک مواد ۵۴۲ و ۵۴۳ آ.د.م. و رعایت مفاد آنها تقاضای محکوم علیه را در زمینه تأخیر عملیات اجرایی بپذیرند.

۲۴. ظاهراً منظور از قاضی صادرکننده حکم، مذکور در ماده ق.ت.م.ت.، قاضی ای است که برای اولین بار عهده دادرسی در مورد پرونده بوده و حکم قابل تجدیدنظر را صادر کرده

ی. تصمیم دادگاه در دعوی اعاده دادرسی، چه حکم باشد و چه قرار، - به نحوی که در بخش پنجم این مقاله آمده است در مرجع بالا تر قابل شکایت است و حال آنکه ظاهراً تصمیم دادگاه در مرحله تجدیدنظر و تصمیمی که در تعقیب تجدیدنظر از طرف دادگاه تالی (همعرض) در ماهیت دعوی اخذ می‌شود، دیگر قابل شکایت یا تجدیدنظر نیست.

ک. تجدیدنظر خواهی نسبت به احکام و قرارها امکان دارد (ماده اول قانون تعیین موارد تجدیدنظر و مواد ۱۲ و ۱۳ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو) و حال آنکه - همان‌طور که قبلاً بحث کردیم - در اعاده دادرسی، قانونگذار ایران فقط نسبت به احکام توجه دارد و قرارها را قابل اعاده دادرسی نمی‌داند.



شوریه‌شکاه علوم انسانی  
مقاله علمی و پژوهشی

مقایسه این دو طریقه اعتراض ما را به نتایج زیر می‌رساند:  
۱. اعاده دادرسی طریقه فوق‌العاده شکایت نسبت به احکام است و حال آنکه وخواهی طریقه عادی شکایت است. بنابراین تا وقتی که حکم غیابی قابل وخواهی است، قابل اعاده دادرسی نیست و اینکه در قانون ما حکم غیابی قابل اعاده دادرسی شناخته نشده نیز به علت قابلیت وخواهی آن است.

است، و الا دادگاهی که در مقام تجدیدنظر، پرونده را مورد رسیدگی قرار می‌دهد (دادگاه حقوقی یک در مقام تجدیدنظر نسبت به حکم دادگاه حقوقی دو، دادگاه همعرض، و به طریق اولی دیوان عالی کشور) حق تصرف در تصمیم خود را برطبق ماده ما را ذکر ندارد.

در اینجا هم متذکر می‌شویم که اگر فرصت اعتراض به حکم غیابی از دست برود (رضایت به حکم و یا اعراض از حق شکایت) و حکم قطعی شود، در چنین وضعیتی نیز حکم قطعی شده مزبور قابل تجدیدنظر است مگر اینکه یکی از جهات اعاده دادرسی - و نه تجدیدنظر - در حکم وجود داشته باشد و یا بعداً تحقق پیدا کند، که در این صورت، محکوم علیه حق اعاده دادرسی را خواهد داشت.<sup>۲۵</sup>

در این مقام ذکر این مطلب خالی از فایده نیست که مقررات مربوط به تجدیدنظرخواهی، ارتباطی با حق وخواهی (اعتراض به حکم غیابی) ندارد کما اینکه ربطی به اعاده دادرسی ندارد. چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم تجدیدنظرخواهی جانشین استیناف و تمیز شده است، و در نتیجه موقعی مطرح می‌شود که حکم غیابی، به جهت انقضای وخواهی یا طی مرحله وخواهی، صورت حکم حضوری مرحله بدوی را پیدا کند.

۲. اعتراض و اعاده دادرسی هر دو در قانون ما ناظر به احکام اند و نسبت به قرارها از این طرق اعتراضی نمی‌توان استفاده کرد؛ ولی - همان‌طور که قبلاً گفتیم - در حالی که عمل قانونگذار در پذیرفتن وخواهی نسبت به قرارها صحیح است (به این علت که در قانون ما قرار غیابی فرض ندارد)، در مورد اعاده دادرسی قابل انتقاد است.<sup>۲۶</sup>

۳. در وخواهی چون دادگاه، دفاع محکوم علیه را قبلاً نشنیده

۲۵. به نظر ما - چنانچه قبلاً نیز گفتیم - فرصت ده روز برای شکایت از احکام حضوری و قرارها کماکان باید رعایت شود و با رأی وحدت رویه، قانون را نمی‌توان تغییر داد. به عبارت دیگر، رویه قضایی برای تغییر قانون و رفع ابهامهای قانونی است نه برای وضع یا نسخ قانون. عدم رعایت مهلت برای شکایت از احکام یعنی ایجاد تزلزل همیشگی در حقوق اشخاص، و این امری نیست که بتوان آن را سرسری گرفت، کما اینکه خود هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور هم، با عنایت به بعضی از اشکالات عملی و حقوقی رأی شماره ۵۱۰ مورخ ۶۷/۳/۲۵، ناگزیر شد طی رأی وحدت رویه مورخ ۶۸/۷/۲۰ مندرج در روزنامه رسمی شماره ۱۲۹۹۵، احکام صادره از دادگاه‌های مدنی خاص را از شمول رأی مزبور خارج کند و در مورد آنها رعایت مهلت ده روز را ضروری بدانند.

۲۶. رک. ابتدای بخش نخست همین مقاله.

است، بنابراین اصل «الغائب علی حجتہ» تمام مدافعات و ادعاهای وی را مورد توجه قرار می‌دهد و در حقیقت به وخواه به چشم خواننده دعوی در مرحله نخستین می‌نگرد و به او اجازه می‌دهد که از کلیه طرق دفاعی استفاده کند از جمله اقامه دعوی متقابل، جلب ثالث و مانند آن، و حال آنکه همان‌طور که دیدیم<sup>۲۷</sup> - در اعاده دادرسی چون اصل براین است که محکوم علیه قبلاً در دادرسی دخالت داشته و مطالب خود را مطرح کرده است، فقط مسأله رسیدگی به سبب اعاده دادرسی و تأثیر آن در حکم مورد اعاده دادرسی، مطرح می‌شود.

معهداً در موردی که محکوم علیه غایب از فرصت اعتراض به حکم استفاده نکرده و در نتیجه راه وخواهی مسدود شده و تنها راه موجود، تجدید نظر خواهی و تجدید نظر و اعاده دادرسی باشد، خواهان دعوی اخیر را دیگر نمی‌توان به چشم محکوم علیه غایب نگریست بلکه مانند هر دعوی تجدید نظر یا اعاده دادرسی دیگری، فقط به دعوی و سبب و مهلت آن توجه می‌شود و در همین حدود در دعوی تجدید نظر و اعاده دادرسی اتخاذ تصمیم می‌گردد. مستدعی اعاده دادرسی در چنین شرایطی مانند پژوهشخواه سابق و یا متقاضی تجدید نظری است که از حق اعتراض به حکم به علت گذشتن فرصت استیناف و یا تجدید نظر محروم شده و یا صرف نظر کرده است؛ نه در پژوهشخواهی سابق و نه در تجدید نظر فعلی، مرجع رسیدگی کننده به اعتراض، به پژوهشخواه و یا متقاضی تجدید نظر، به چشم خواننده دعوی نگاه نمی‌کند و نمی‌کند.

در حال حاضر نیز محکوم علیه غایب حق دارد در فرصت پیش‌بینی شده در قانون تقاضای وخواهی کند (مواد ۱۷۵ آ.د.م.و ۱۰ ق.ت.د.ح.). عدم استفاده از فرصتهای قانونی و بخصوص تجدید نظر خواهی از حکم غیابی می‌تواند اعراض از حق وخواهی و یا رضایت به حکم غیابی محسوب گردد (ماده ۱۰ ق.ت.د.ح.).

پس به طور خلاصه اگر محکوم علیه حکم غیابی در فرصت مقرر برای واخواهی، اعتراض خود را مطرح سازد (مواد ۱۷۵ آ.د.م.و ۱۰ ق.ت.د.ح.)، حق دارد تمامی مدافعات خود را با استفاده از کلیه طرق دفاعی ممکنه در دعوی نخستین، عنوان نماید؛ ولی اگر ظرف ده روز مقرر برای واخواهی به علت عدم اطلاع از مفاد حکم از حق مزبور استفاده ننمود، باز هم حق دارد نسبت به حکم غیابی، وفق مقررات قانونی، اعتراض کند (مواد ۱۷۵ آ.د.م.و ۱۰ ق.ت.د.ح.). تنها تغییری که قانون تشکیل محاکم حقوقی یک و دو نسبت به مقررات اعتراض به حکم غیابی وارد آورده این است که اگر واخواهی پس از صدور اجرائیه به عمل آید، مانع اجرای حکم نخواهد بود؛ ولی در صورتی که از اجرای حکم غیابی خساراتی به محکوم علیه غایب وارد شده باشد، حق دارد پس از تحصیل حکم به نفع خود خسارات مزبور را از محکوم علیه غیابی مطالبه نماید (مواد ۱۰ و ۱۱ ق.ت.د.ح. و نظر شورای نگهبان در مورد ماده ۱۰ این قانون).

با توجه به مراتب فوق، اگر محکوم علیه پس از ده روز از تاریخ ابلاغ واقعی حکم غیابی یا اطلاع از مفاد آن واخواهی نکرد، حق دارد ظرف ده روز بعد از آن تقاضای تجدید نظر نماید و از جهات تجدید نظر که بویژه شامل شقوق یک تا چهار ماده ۵۹۲ نیز می شود، استفاده کند.

و اما اگر در مهلت تجدید نظر (که به نظر ما همان ده روز سابق است) نیز شکایتی طرح نکرد و سبب اعاده دادرسی از مواردی بود که باید بعداً تحقق یابد (جعلیت سند، کتمان سند، حیل و تقلب و ثبوت اصالت مستند) و تحقق هم یافت، محکوم علیه حق دارد با استفاده از ملاک ماده ۴۸۵ آ.د.م. در مورد پژوهشخواهی، تقاضای تجدید نظر نماید؛ ولی این تجدید نظر فقط در مورد احکام صادره از دادگاه های حقوقی دو امکان پذیر است و در مورد احکام صادره از دادگاه های حقوقی یک راهی جز اعاده دادرسی وجود ندارد.<sup>۲۸</sup>

۲۸. علت این است که تجدید نظر از احکام دادگاه های حقوقی یک در دیوان عالی کشور به



ماده ۱۲ قانون تعیین موارد تجدیدنظر حتی اجازه داده است که اگر دلیل جدیدی به دست آید (یعنی دلیل جدید بر همان مواردی که در ماده ۶ پیش بینی شده و در دفعه اول تجدیدنظر خواهی وجود نداشته است)، محکوم علیه می تواند برای بار دوم نیز تقاضای تجدیدنظر نماید. با این کیفیت، محکوم علیه که در دفعه اول تجدیدنظر خواهی از شکایت خود ظرفی نبسته است، می تواند در شرایط مذکور در فوق تقاضای تجدیدنظر مجدد کند و نتیجتاً در این شرایط حق اعاده دادرسی را ندارد (تا وقتی که راه عادی شکایت مفتوح است از طریق فوق العاده نمی توان استفاده کرد).

معهدا باید توجه داشت که بند «الف» ماده ۶ ق.ت.م.ت، علاوه بر شقوق ۱ تا ۴ ماده ۵۹۲، مورد ۶ این ماده در مسأله جعلیت سند را نیز دربر می گیرد و در کلیه این موارد، تا وقتی که راه تجدید نظر (برای بار اول و یا بار دوم) باز است، استفاده از اعاده دادرسی — چنانکه در بالا گفتیم — امکان ندارد، ولی برای موارد کتمان سند، حيله و تقلب و ثبوت اصالت سندی که قبلاً معمول شناخته شده بوده است (ماده ۳۹۰ آ.د.م.)، راهی جز استفاده از اعاده دادرسی وجود نداشته و ندارد مگر اینکه در فاصله بین صدور حکم و اتمام مهلت تجدید نظر، یکی از این موارد تحقق یابد — که بسیار بعید است — و در چنین صورتی، همان گونه که در مرحله استینافی قابل استناد و استفاده بود، در مرحله تجدید نظر نیز قابل استناد می باشد.<sup>۲۹</sup>

۴. رسیدگی به اعاده دادرسی در دو مرحله صورت می گیرد و هر دو مرحله را هم همان دادگاه صادر کننده حکم مورد اعاده دادرسی انجام می دهد: مرحله اول، مرحله قبول و یا رد تقاضای اعاده دادرسی است

عمل می آید و این مرجع قانوناً نمی تواند وارد ماهیت دعوی بشود.

۲۹. همان طور که در متن نیز مورد اشاره قرار گرفته تقریباً غیرممکن است که در فاصله صدور حکم قابل تجدیدنظر بدوی (قابل استیناف سابق) و ادعای تجدیدنظر، یکی از موارد مورد بحث تحقق پیدا کند؛ زیرا رسیدگی به ادعای اصالت سند، رسیدگی به حيله و تقلب و کتمان سند و اتخاذ تصمیم در مورد آنها مستلزم صرف وقت زیاد است؛ بنابراین بحث مزبور فقط جنبه نظری دارد.

برحسب اینکه به نظر دادگاه، موجبات و شرایط اعاده دادرسی فراهم باشد یا نباشد، و مرحله دوم که مرحله رسیدگی به ماهیت این دعوی است بعد از مرحله اول، یعنی بعد از صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، صورت می‌گیرد.<sup>۳۰</sup>

برطبق قانون آیین دادرسی، دادخواست وخواهی اگر ظرف ده روز از تاریخ اولین ابلاغ حکم غیابی تقدیم می‌شد، فقط یک مرتبه - که همان مرحله رسیدگی به ماهیت وخواهی است - مورد رسیدگی واقع می‌گردید؛ ولی اگر وخواهی در مدت ده روز از تاریخ اولین ابلاغ صورت نمی‌گرفت و بعداً یعنی ده روز از تاریخ ابلاغ واقعی یا ابلاغ در حکم واقعی (اعم از حکم یا اجرائیه - ماده آ.د.م.) به عمل می‌آمد، در این صورت، به دادخواست وخواهی نیز در دو مرحله رسیدگی می‌شد: یکی مرحله قبول یا رد دادخواست وخواهی، برحسب اینکه شرایط وخواهی به حکم غیابی از نظر تشریفات اعتراض فراهم بود یا نبود، و دیگری در صورت قبول دادخواست وخواهی، مرحله رسیدگی به ماهیت دعوای وخواهی که این دو مرحله نیز مانند اعاده دادرسی در همان دادگاه صادر کننده حکم غیابی به عمل می‌آمد.

پس در اعاده دادرسی، همیشه و در وخواهی، فقط در موردی که دادخواست بعد از ده روز از تاریخ اولین ابلاغ به عمل آمده بود، رسیدگی به طور دو مرحله‌ای انجام می‌شد و مرجع رسیدگی به اعتراض (چه وخواهی باشد و چه اعاده دادرسی) نیز همان دادگاه صادر کننده حکم مورد اعتراض بود.

ولی با تصرفاتی که قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو (مواد ۱۰ و ۱۱) در مقررات وخواهی به عمل آورد، در حال حاضر،

۳۰. در مورد اعاده دادرسی جزایی، این دو مرحله در یک مرجع صورت می‌گیرد: مرحله اول در دیوان عالی کشور بررسی می‌شود و مرحله دوم (در صورت تجویز اعاده دادرسی) از طرف دیوان کشور در دادگاه صادرکننده حکم.

رسیدگی به واخواهی در هر حال یک مرحله ای است. به نظر ما مقررات جدید به ضرر محکوم علیه غیابی است، زیرا تأخیر عملیات اجرایی به وسیله قرار قبول و اخواست کمتر مشکل به وجود می آورد تا ادامه عملیات اجرایی و دادن امکان مطالبه خسارات ناشی از اجرای حکم به محکوم علیه غایب.

۵. واخواهی بیش از یک بار امکان ندارد و اگر نسبت به تصمیم ماهوی دادگاه پس از واخواهی اعتراضی وجود داشته باشد، باید از مقررات تجدیدنظرخواهی و یا احیاناً اعاده دادرسی استفاده گردد، و حال آنکه اعاده دادرسی مجدد، در حدود مقررات مربوط به این طریقه اعتراضی همان طور که قبلاً گفتیم - با تحقق سبب جدید، خالی از اشکال است.

۶. در دعوی اعاده دادرسی، هم اعاده دادرسی طاری (ماده ۵۹۸

آ.د.م.) و هم اعاده دادرسی تبعی (ماده ۶۰۸ آ.د.م.) می توانند مطرح شوند و حال آنکه در واخواهی، نه شکایت طاری امکان دارد و نه شکایت تبعی؛ محکوم له حکم غیابی (واخوانده) هرگونه دفاع یا اعتراضی نسبت به دعوی واخواهی دارد باید به عنوان خواننده دعوی واخواهی، و یا بعد از صدور حکم در مرحله واخواهی، در مرحله تجدیدنظرخواهی عنوان نماید و یا در صورت وجود یا تحقق شرایط اعاده دادرسی، از این طریقه اعتراضی استفاده کند.

۷. واخواهی و اعاده دادرسی هر دو از طرق عدولی شکایت هستند؛ یعنی دادگاه صادرکننده حکم حق دارد با احراز صحت اعتراضات عنوان شده، از تصمیم قبلی خود برگردد و به اصطلاح از آن عدول نماید، و به عبارت دیگر، حکم قبلی خود را فسخ کند و به صدور حکم جدید مبادرت ورزد، برخلاف رسیدگی استینافی سابق و تجدیدنظر فعلی، خاصه از احکام دادگاه های حقوقی دو، که جنبه تصحیحی دارد، یعنی مرجعی بالاتر از مرجع صادرکننده حکم مورد شکایت به پرونده رسیدگی می کند و در صورت احراز وجود خدشه در حکم معترض عنه، آن را کلاً یا جزئاً فسخ و به صدور حکم جدید مبادرت می نماید.

شاید توجه به این نکته خالی از فایده نباشد که اعتراضاتی که موجب رسیدگی عدولی می شوند، ظاهراً کمتر با مقررات و اصول دادرسی،

خاصه با قاعده فراغ دادرسی، وفق می‌دهند؛ زیرا وقتی دادگاهی نسبت به پرونده‌ای رسیدگی کرد و پرونده به صدور حکم منجر گردید، حق این است که دادگاه صادرکننده حکم، از رسیدگی مجدد به دعوی مزبور فراغت حاصل کند و اگر اشکال یا خدشه‌ای در حکم صادره وجود دارد، مرجعی دیگر به آن رسیدگی نماید. تعصبی که معمولاً آدمی نسبت به نظرهای ابرازی خود پیدا می‌کند قوی‌تر از آن است که اجازه دهد اگر یک بار به پرونده‌ای رسیدگی کرد و به صدور حکم مبادرت نمود، مجدداً با بی‌طرفی کامل همان پرونده را مورد رسیدگی قرار دهد و عندالاقضاء از نظر قبلی خود عدول نماید.

معهداً، در مورد واخواهی، اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی که اصطلاحاً طرق اعتراض عدولی نامیده می‌شوند، برای دادگاه قبلی و حتی همان قاضی که حکم سابق را امضاء کرده است، مشکل نیست که به راحتی و با سعه صدر، از حکم سابق الصدور خود عدول نماید. زیرا در مورد واخواهی، قاضی صادرکننده حکم غیابی، مدافعات خواننده (محکوم علیه) را اصولاً نشنیده است؛ در اعتراض شخص ثالث، معترض بیگانه‌ای است که در دعوی قبلی شرکت نداشته است (غایب در دعوی در معنایی وسیع‌تر) و در اعاده دادرسی، جهتی که بهانه محکوم علیه برای رسیدگی مجدد به پرونده مختومه می‌باشد، معمولاً امری است که در جریان رسیدگی سابق به پرونده بر قاضی و احیاناً بر طرفین دعوی پوشیده بوده است (شقوق ۴ تا ۷ ماده ۵۹۲ و مورد پیش بینی شده در ماده ۳۹۰ آ.د.م.).

البته اگر جهت اعاده دادرسی یکی از شقوق سه گانه اول ماده ۵۹۲ و احیاناً شق ۴ آن باشد یا ایراد و اشکالی که محکوم علیه غایب و یا معترض ثالث نسبت به حکم محکومیت خود می‌گیرد به نحوی باشد که قاضی صادرکننده حکم بدون شنیدن آنها نیز بتواند حکم خود را به صورتی غیر از آنچه صادر کرده است، انشاء کند، پذیرفتن ایراد و اشکال عنوان شده و عدول از تصمیم سابق مشکل‌تر می‌شود و وارستگی بیشتری لازم است تا چنین اعتراضی مورد توجه واقع گردد و موجب عدول از حکم

سابق الصدور بشود. خوشبختانه قضات خوب ما - که تعداد آنان نیز در سطح کشور کم نیست - حتی در این موارد با بلند نظری و بی طرفی کامل که در شأن یک قاضی واجد شرایط است، به راحتی اشتباه احتمالی خود را می پذیرند و حکم سابق خود را تغییر می دهند.

۸. بعد از واخواهی، اعاده دادرسی امکان دارد کما اینکه در همین شرایط تجدیدنظرخواهی هم ممکن است؛ ولی بعد از اعاده دادرسی، تجدیدنظر اصولاً معنی ندارد. علت این امر روشن است: واخواهی در هر حال طریقه عادی شکایت به حکم است همان گونه که تجدید نظرخواهی نیز در مقابل اعاده دادرسی، طریقه عادی شکایت محسوب می شود؛ اما اعاده دادرسی - چنانکه می دانیم - از طرق فوق العاده شکایت است و بازهم - چنانکه گفتیم - درجه فوق العاده بودن آن بیش از سایر طرق فوق العاده شکایت (اعتراض شخص ثالث و فرجامخواهی سابق) است. پس به طور خلاصه بعد از طی طریق شکایت توسل به طریق فوق العاده امکان دارد، و حال آنکه بعد از دست زدن به طریق فوق العاده شکایت رفتن به دنبال طریق عادی معنی ندارد.

با توجه به آنچه گفته شد نه تنها نسبت به حکمی که در تعقیب واخواهی - و تجدیدنظر از آن - صادر می شود می توان به علت تحقق یکی از اسباب خاص اعاده دادرسی استدعای اعاده دادرسی نمود بلکه نسبت به خود حکم غیابی نیز بعد از واخواهی و بعد از تجدیدنظر، طرح دعوی اعاده دادرسی بلا اشکال است به شرط اینکه در جریان رسیدگی به دعوی نخستین (که منجر به صدور حکم غیابی شده است) یکی از اموری که کشف بعدی آن موجب حق اعاده دادرسی می گردد، وقوع یابد، مانند اینکه محکوم له حکم غیابی به استناد سند مجعول یا از طریق کاربرد حيله و تقلب، موفق به تحصیل حکم غیابی شده باشد و یکی از این امور، بعد از مراحل واخواهی و تجدیدنظر به ثبوت برسد.<sup>۳۱</sup>

۳۱. معیناً اگر سبب اعاده دادرسی از جهات تجدیدنظر هم باشد (شقوق ۱ تا ۴ و ماده ۵۹۲ و



## اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث

۱. اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث هر دو از طرق شکایت فوق العاده هستند در مقابل واخواهی و تجدیدنظرخواهی (استیناف سابق) که از طرق عادی شکایت محسوب می‌شوند.

۲. اعاده دادرسی فقط نسبت به احکام امکان دارد و حال آنکه اعتراض شخص ثالث نسبت به قرارها هم پیش‌بینی شده است (مواد ۵۸۲ و بعد آ.د.م.).<sup>۳۲</sup>

۳. اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث هر دو در دادگاهی مطرح می‌شوند که آخرین حکم ماهوی را صادر کرده است؛ بنابراین هیچ وقت در دیوان عالی کشور ابتدائاً مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرند. در این مورد باید توجه داشت که اعاده دادرسی نسبت به احکام جزایی، برطبق مواد ۴۶۶ و بعد قانون آ.د.ک. بدو در دیوان عالی کشور مطرح می‌گردد و در صورتی که درخواست اعاده دادرسی قبول شود، پرونده برای رسیدگی به ماهیت دعوی، به شعبه همعرض صادرکننده حکم ماهوی ارسال می‌گردد.<sup>۳۳</sup>

ماده ۳۹۰ آ.د.م.)، حق این است که با تجدید مهلت تجدیدنظر (ماده ۴۸۵) از این طریق استفاده کرد.

۳۲. چنانکه قبلاً نیز گفتیم حق بود قانونگذار ایران اعاده دادرسی را نسبت به قرارها هم می‌پذیرفت. در شرایطی که کلیه طرق اعتراض نسبت به احکام و قرارها به طور یکسان گشوده است (بجز واخواهی که علت آن هم عدم فرض فرار غیابی در قانون ماست)، عدم پیش‌بینی اعاده دادرسی نسبت به قرارها قابل توجیه نیست.

۳۳. با این کیفیت، باید گفت که اعاده دادرسی از این جهت نیز با اعتراض شخص ثالث فرق دارد: اولی در احکام جزایی هم فرض دارد و حال آنکه دومی فرض ندارد؛ یعنی اعتراض شخصی ثالث در مورد احکام کیفری قابل طرح نیست.

۴. رسیدگی به اعاده دادرسی — چنانکه دیدیم — در دو مرحله صورت می‌گیرد (یکی مرحله قبول یا رد دادخواست و دیگری، در صورت قبول دادخواست، مرحله رسیدگی به ماهیت دعوی)، و حال آنکه اعتراض شخص ثالث فقط در یک مرحله رسیدگی می‌شود؛ یعنی دادگاهی که به اعتراض شخص ثالث رسیدگی می‌کند ابتدائاً وارد رسیدگی به ماهیت دعوی می‌شود.<sup>۳۴</sup>

۵. دعوی اعاده دادرسی و دعوی اعتراض شخص ثالث هر دو دادخواست می‌خواهند و نتیجتاً به هر دو دعوی هزینه دادرسی و حکم به یک میزان تعلق می‌گیرد.<sup>۳۵</sup>

۶. رسیدگی به دعوی اعاده دادرسی و دعوی اعتراض شخص ثالث، به نحو عدولی صورت می‌گیرد؛ یعنی همان دادگاهی که قبلاً حکم قطعی را صادر کرده است، مجدداً به پرونده رسیدگی می‌کند و در صورت وارد بودن اعتراض، حکم قبلی خود را کلاً یا جزئاً فسخ و به جای آن تصمیم جدیدی اتخاذ می‌کند.

۷. اعتراض شخص ثالث، همان‌طور که از نام آن پیداست، از طرف شخصی غیر از اصحاب دعوی سابق اقامه می‌شود، و حال آنکه طرفین دعوی اعاده دادرسی، همان طرفین دعوی قبلی هستند. به همین جهت، در دعوی اعتراض شخص ثالث اشخاص دیگری هم ممکن است دخالت کنند (به عنوان جلب ثالث و یا ورود ثالث)، ولی در اعاده دادرسی، دخالت اشخاص ثالث امکان ندارد.

۸. اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی هیچ‌کدام ابتدائاً اجرای

۳۴. علت این امر این است که در اعاده دادرسی دادگاه قبلاً جمع شرایط صوری اقامه دعوی را از نظر تحقق سبب و رعایت مهلت احراز می‌نماید و با صدور قرار قبولی دادخواست، موجبات ورود به مرحله بعدی (ماهوی) را فراهم می‌سازد و حال آنکه در اعتراض شخص ثالث، نه سبب مطرح است و نه مدت، و لذا مرحله مقدماتی رسیدگی وجود ندارد.

۳۵. سه برابر هزینه مرحله بدوی (ماده ۶۸۳ آ.د.آ.م.).



حکم قبلی را به تأخیر نمی اندازد؛ در عین حال، تأخیر اجرای حکم در این دو طریقه اعتراضی، یکسان نیست. در اعاده دادرسی، با صدور قرار قبولی دادخواست، اجرای حکم به تأخیر می افتد (ماده ۶۰۴ آ.د.م.)، ولی در اعتراض شخص ثالث دادگاه با احراز جبران ناپذیر بودن خطر یا ضرر و پس از تحصیل تأمین، قرار تأخیر عملیات اجرایی را صادر می کند (ماده ۵۸۹ آ.د.م.).

ضمناً در اعاده دادرسی، تأخیر عملیات اجرایی که با صدور قرار قبولی دادخواست صورت می گیرد، مدت ندارد و حال آنکه در اعتراض شخص ثالث، برطبق ماده ۵۸۹ آ.د.م.، قرار صادره مدت دارد و این مدت به وسیله دادگاه در خود قرار تعیین می شود.<sup>۳۶</sup>

۹. در اعاده دادرسی، هم دعوی طاری داریم (ماده ۵۹۸ آ.د.م.) و هم دعوی تبعی (ماده ۶۰۸ آ.د.م.) و حال آنکه در اعتراض شخص ثالث فقط اعتراض طاری پیش بینی شده است (ماده ۵۸۳ آ.د.م.). ولی درحالی که اعتراض شخص ثالث طاری ممکن است در دادگاهی دیگر — دادگاهی که دعوی جدید در آنجا رؤیت گردیده و حکم سابق الصدور در آن مستند قرار گرفته است — مورد رسیدگی واقع شود (ماده ۵۸۶ آ.د.م.) به دعوی اعاده دادرسی — خواه اصلی باشد خواه طاری و یا تبعی — در هر حال یک دادگاه رسیدگی می کند و این همان دادگاه صادرکننده حکم اصلی مورد اعاده دادرسی است (مواد ۶۰۰ و ۶۰۷ و تبصره ماده ۵۹۳ آ.د.م.).

۱۰. اعتراض شخص ثالث مدت ندارد یعنی شخص ثالث (جز در

۳۶. اینکه قانونگذار برای تأخیر عملیات اجرایی در اعتراض شخص ثالث، استثنائاً مهلت قائل شده است شاید قابل توجیه نباشد: این گونه مهلتها یا برای جلوگیری از شمول مرور زمان است و یا برای تسریع در رسیدگی. در قانون و اصول دادرسیهای ما اولی فرض ندارد و به دومی هم اثری مترتب نیست؛ زیرا رسیدگی به دعوی در اختیار دادگاه است و نه اصحاب دعوی، و با اختیار دادگاه در تمدید مدت مزبور، احتیاط قانونگذار بی ثمر می ماند، مضافاً اینکه اگر چنین احتیاطی موجه بود باید برای قرارهای مشابه دیگر نیز پیش بینی می شد.



مورد پیش‌بینی شده در ماده ۵۸۷ آ.د.م.) همیشه حق اعتراض محفوظ است و حال آنکه در اعاده دادرسی، مدت پیش‌بینی شده است (مواد ۵۹۳ و بعد آ.د.م.). بدیهی است ابتدای این مدت ممکن است در پاره‌ای از موارد سالها بعد از ابلاغ حکم مورد اعاده دادرسی شروع شود، ولی این امر ربطی به مهلت اقامه دعوی که محدود است، ندارد.<sup>۳۷</sup>

معهدا در مواردی که برطبق قانون، حکم دادگاه به وسیله آگهی به اطلاع عموم می‌رسد (مانند احکام ورشکستگی و توقف - ماده ۵۳۷ ق.ت.) مهلت اعتراض اشخاص ثالث نیز محدود می‌گردد.

۱۱. اعتراض شخص ثالث برخلاف اعاده دادرسی نیاز به وجود یا تحقق سبب ندارد؛ شخص ثالث که در دعوی مطروحه بین دو نفر دیگر بیگانه و حداقل در حکم غایب است، بدون هیچ تشریفات و اسباب و علل خاصی حق اعتراض به حکم صادره را دارد.

پس برای دعوی اعتراض شخص ثالث فقط دو شرط پیش‌بینی شده است: یکی اینکه در دعوی قبلی به عنوان اصحاب دعوی دخالت نکرده باشد و دیگر اینکه از حکم یا قرار صادره متضرر باشد (ماده ۵۸۲ آ.د.م.) و احراز این دو شرط هم، برای قبول دادخواست اعتراض ثالث و به جریان انداختن آن، لازم نیست (برخلاف اعاده دادرسی که جمع شرایط آن برای صدور قرار قبولی دادخواست ضروری است).

۱۲. در هر دو طریقه اعتراضی، اگر اعتراض وارد باشد، تصمیم معترض عنه کلاً یا بعضاً فسخ می‌گردد و تصمیم جدید در قضیه مطروحه اتخاذ می‌شود مگر اینکه رأی مورد اعتراض قابل تفکیک نباشد که، در این صورت، تصمیم قبلی بکلی فسخ می‌گردد و تصمیم جدید در مورد کل دعوی

۳۷. از این جهت، معترض ثالث مانند محکوم علیه حکم غیابی است که حکم غیابی به او ابلاغ قانونی شده و از مفاد آن بی اطلاع مانده باشد. همان‌طور که چنین غیابی همیشه حق اعتراض به حکم غیابی را دارد، معترض ثالث هم که اساساً دادخواست و حکم به او ابلاغ نمی‌شود، به طریق اولی باید همیشه حق اعتراض به چنین حکمی را که به حق او انحلال می‌کند، داشته باشد.

قابل اجرا خواهد بود (مواد ۵۹۰ و ۶۰۵ آ.د.م.).

۱۳. تصمیم متخذه در تعقیب اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث برطبق مقررات فعلی (قانون تعیین موارد تجدیدنظر) قابل تجدیدنظر است، ولی در حالی که تصمیم اولی دیگر قابل اعاده دادرسی نیست (ماده ۶۰۷ آ.د.م.)، دومی (یعنی تصمیم متخذه در دعوی اعتراض شخص ثالث) بازهم قابل اعتراض از طرف اشخاص ثالث است، و نیز نسبت به حکم صادره در دعوی اعتراض شخص ثالث، اعاده دادرسی، و نسبت به حکم صادره در دعوی اعاده دادرسی، اعتراض شخص ثالث امکان دارد.

۱۴. اعاده دادرسی مکرر نسبت به یک حکم با تحقق سبب جدید امکان دارد؛ یعنی اگر فرضاً اعاده دادرسی به جهت کتمان سند خواسته شده است، در فرض اینکه مستدعی آن از این دعوی نتیجه نگرفته باشد، می تواند با سبب دیگر، مانند ثبوت جعلیت سندی که مدار حکم سابق بر آن بوده است، استدعای اعاده دادرسی مجدد نماید و این کار لااقل به تعداد اسباب پیش بینی شده در قانون (ماده ۵۹۲ آ.د.م.) امکان دارد.

اعتراض شخص ثالث مجدد نیز حتی در قلمرو وسیع تری امکان دارد؛ با این توضیح که نسبت به یک حکم، به تعداد افراد جامعه (منهای طرفین دعوی سابق) اعتراض شخص ثالث امکان دارد. بنابراین بستن این راه اعتراض به روی احکام قطعی دادگاهها امکان ندارد کما اینکه در جریان دادرسی راه اقامه دعوی ورود ثالث به روی همه مردم باز است. مع هذا - چنانکه فوقاً اشاره کردیم (ذیل بند دهم) - استفاده از این طریقه اعتراضی تنها موقعی غیرممکن می شود که یا با آگهی حکم در مطبوعات به دستور قانونگذار فرصت مقرر برای اعتراض منقضی گردد و یا اینکه موضوع دعوی سابق ساقط شود (ماده ۵۸۷ آ.د.م.).



## قابلیت اعتراض تصمیمات متخذه در دعوی اعاده دادرسی

همان گونه که قبلاً به دفعات گفته ایم رسیدگی به اعاده دادرسی دارای دو مرحله است: مرحله قبول یا رد دادخواست اعاده دادرسی<sup>۳۸</sup>، و در صورت قبول دادخواست، مرحله رسیدگی به ماهیت دعوی و اتخاذ تصمیم در مورد آن.

بنابراین مرجع رسیدگی به دعوی اعاده دادرسی — که همیشه همان محکمه صادرکننده حکم مورد اعاده دادرسی است<sup>۳۹</sup> — یا دادخواست اعاده دادرسی را می پذیرد و قرار قبولی آن را صادر می کند، و یا آن را نمی پذیرد و قرار رد آن را صادر می نماید. و در فرض پذیرفتن دادخواست و رسیدگی به ماهیت دعوی اعاده دادرسی، یا اعتراضات مدعی را می پذیرد و با فسخ حکم قبلی (کلاً و یا بعضاً) تصمیم جدید اتخاذ می کند، و یا اینکه مدعی اعاده دادرسی را محق نمی داند (با توجه به مدارک و دلایل دعوی و

۳۸. در این مرحله دادگاه، بدون دعوت خوانده و با رسیدگی اجمالی به پرونده، احراز می کند که آیا سبب عنوان شده تحقق یافته است یا نه و مهلت اعاده دادرسی رعایت شده است یا خیر؟

۳۹. به استثنای موردی که دادگاه صادرکننده حکم منحل شده باشد، که در این صورت، نزدیکترین دادگاهی که در عرض آن قرار دارد، مأمور رسیدگی به دعوی اعاده دادرسی می شود. در فرانسه شعب مختلفه یک دادگاه را در مانچن فیه، دادگاه های مختلف تلقی نمی کنند و لذا اگر دو حکم مغایر از دو شعبه یک دادگاه صدور یافته باشند، مورد را از موارد اعاده دادرسی می دانند و نه فرجام خواهی (دالوز، ر پرتوار آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ذیل کلمه « requête civile »، شماره ۱۵۷). به نظر ما قبول نظر فوق در ایران هم بلاشکال است و نتیجتاً اگر احکام مغایر از شعب مختلفه یک دادگاه صادر شده باشند، هم می توان نسبت به آنها تقاضای فرجام (تجدیدنظر) نمود و هم استدعای اعاده دادرسی.

مدافعات خوانده) و حکم به بیحقی او در دعوی اعاده دادرسی می‌دهد (که متضمن تأیید حکم قبلی است). اکنون بینیم تصمیمات مذکور در فوق قابل اعتراض است یا خیر، و در صورت قابل اعتراض بودن، در چه شرایط و در چه مرجعی؟

## الف. قرار قبول دادخواست

قرار قبول دادخواست اعاده دادرسی، چه با اخذ توضیح از اصحاب دعوی صادر گردد و چه بدون آن، قابل اعتراض نیست. با صدور این قرار، عملیات اجرایی متوقف می‌شود (ولی اعاده نمی‌گردد)، بدون اینکه به اعتبار حکم قبلی لطمه‌ای وارد شود. سرنوشت حکم مورد اعاده دادرسی، پس از رسیدگی به ماهیت دعوی، معلوم خواهد شد.

## ب. قرارداد دادخواست اعاده دادرسی

قرارداد دادخواست اعاده دادرسی — به هر صورت که صدور یابد — منطبق با شق ۵ مواد ۴۷۸ و ۵۲۴ آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۳ ق.ت.د.ح. است و چه از دادگاه حقوقی دو صادر شده باشد و چه از دادگاه حقوقی یک، قابل تجدیدنظر است.<sup>۴۰</sup>

با این کیفیت معلوم می‌شود که مستدعی اعاده دادرسی حق شکایت از قرارداد دادخواست را دارد، ولی مدعی علیه این دعوی حق اعتراض به قرار قبول آن را ندارد. علت این دوگانگی روشن است: خواننده دعوی اعاده دادرسی، فرصت عنوان کردن مطالب خود را بعد از صدور قرار قبول دادخواست، حین رسیدگی به ماهیت دعوی دارد و حال آنکه خواهان

۴۰. خواننده محترم قطعاً توجه دارد که استثنائاً در مورد شق ۴ ماده ۵۹۲، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی و به عبارت دقیق‌تر، با قبول اعاده دادرسی، حکم ثانوی (لاحق الصدور) را فسخ می‌نماید بدون اینکه وارد رسیدگی به دعوی قبلی گردد (ماده ۶۰۶ آ.د.م.).

دعوی مزبور، در صورت صدور قرار رد دادخواست، دیگر فرصت اعتراض  
برایش پیش نمی‌آید (زیرا بعد از صدور قرار رد، مرحله رسیدگی به ماهیت  
دعوی منتفی است).

و اما تصمیماتی که دادگاه بعد از صدور قرار قبول اعاده دادرسی  
ممکن است اتخاذ کند و در اینجا مورد بحث ما قرار می‌گیرد، یا قرار نهایی  
است و یا حکم<sup>۴۱</sup>.

قرار نهایی به هر صورت و کیفیتی که باشد (ابطال دادخواست،  
سقوط دعوی، عدم استماع دعوی و مانند آن) برطبق قانون تشکیل  
دادگاه‌های حقوقی یک و دو (ماده ۱۳) قابل تجدیدنظر است (مواد ۴۷۸ و  
۵۲۴ آ.د.م.).<sup>۴۲</sup>

در مورد احکام باید قائل به تفصیل شد: اگر حکم مورد اعتراض از  
محکمه بدوی (حقوقی دو در حال حاضر) صادر شده و نسبت به آن تقاضای  
تجدیدنظر نشده باشد، و یا شده باشد ولی تجدیدنظر مردود اعلام گردیده  
باشد، حکمی هم که در رسیدگی به دعوی اعاده دادرسی صادر می‌شود  
قطعی یعنی غیرقابل تجدیدنظر خواهد بود مگر اینکه نتیجه قبول اعاده  
دادرسی، موجب از بین رفتن عدم قابلیت تجدیدنظر (استیناف سابق) نیز  
شود، که در این صورت، حکم صادره در تعقیب اعاده دادرسی، قابل  
تجدیدنظر (استیناف سابق) نیز خواهد بود.<sup>۴۳</sup>

۴۱. منظور اخراج قرارهای اعدادی و یا مقدماتی در مورد بحث‌اند که در هر صورت، مستقلاً قابل  
شکایت نیستند.

۴۲. این گونه قرارها معمولاً وقتی صادر می‌شوند که قرار قبول دادخواست اعاده دادرسی، بدون  
استماع توضیحات و مدافعات اصحاب دعوی و به صرف ملاحظه اسناد و مدارک  
ابرازی خواهان، صدور یافته باشد. با این کیفیت، نه تنها قرارهایی از این قبیل، بلکه قرار رد  
درخواست اعاده دادرسی نیز اگر بعد از استماع مدافعات خوانده صادر شود، با قرار قبولی  
درخواست که مقدم بر آن صادر شده است، منافات ندارد.

۴۳. مثل اینکه مستند حکم دادگاه بر محکومیت مدعی اعاده دادرسی و نیز جهت غیرقابلیت  
استیناف (تجدیدنظر) حکم مورد اعاده دادرسی، اقرار قاطع در دادگاه باشد (شق ۵ از ماده  
۴۷۶ آ.د.م.) و بعداً ثابت شود کسی که در دادگاه اقرار نموده، خواهان اعاده دادرسی نبوده  
←

ولی، در صورتی که مرجع اعاده دادرسی، دادگاه استیناف باشد (دادگاه حقوقی یک فعلی چه ابتدائاً به دعوی رسیدگی کرده باشد و چه به عنوان مرجع تجدیدنظر در حکم صادره از دادگاه حقوقی دو)، که معمولاً قضیه به این صورت است، اگر حکم اصلی قابل فرجام (تجدیدنظر فعلی) باشد، خواه قبلاً نسبت به آن فرجامخواهی (تجدیدنظر) شده و یا نشده باشد و خواه قابلیت فرجام آن اصالی بوده و یا بر اثر رسیدگی به اعاده دادرسی قابل فرجام شناخته شده باشد، حکم صادره در تعقیب رسیدگی به پرونده اعاده دادرسی قابل تمیز (تجدیدنظر) خواهد بود.<sup>۴۴</sup>

با حفظ مراتب فوق، احکامی که در مرحله اعاده دادرسی صادر می‌شوند، معمولاً قابل شکایت ماهیتی نیستند و این محدودیت، بخصوص در مورد استفاده از طریق اعاده دادرسی مجدد، به وسیله قانونگذار تصریح گردیده است (ماده ۶۰۷ آ.د.م.).<sup>۴۵</sup>

ماده ۶۰۷ آ.د.م. در مورد منع اعاده دادرسی مکرر، نسبت به حکمی که در نتیجه اعاده دادرسی صادر می‌شود، قابل انتقاد به نظر می‌رسد. ظاهراً منظور قانونگذار از وضع این ماده پایان بخشیدن به دعوی و

بلکه طرف او با حيله و تقلب، شخص ثالثی را وادار به چنین اقراری نموده بوده است (به ماده ۳۶۶ آ.د.م. مراجعه شود).<sup>۴۶</sup>

۴۴. همان گونه که قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی منافاتی با قرار رد دعوی مزبور پس از رسیدگی تفصیلی به پرونده و استماع مدافعات طرف نداشت، به طریق اولی، قرار قبولی مزبور با اخذ تصمیم در ماهیت دعوی به نفع خواننده پرونده اعاده دادرسی نیز منافاتی ندارد؛ زیرا اشکالی به نظر نمی‌رسد که دادگاه، پس از صدور قرار قبولی اعاده دادرسی و رسیدگی مجدد به پرونده، به استناد دلایل دیگری که در پرونده موجود است، مجدداً حکم به ضرر مستدعی اعاده دادرسی صادر نماید.

۴۵. ماده ۶۰۷ آ.د.م. به این عبارت است: «نسبت به حکمی که در نتیجه درخواست اعاده دادرسی صادر می‌شود، دیگر اعاده دادرسی پذیرفته نخواهد شد».

۴۶. حتی اگر خواننده دعوی اعاده دادرسی، نه در مرحله صدور قرار قبولی دادخواست و نه در مرحله رسیدگی به ماهیت دعوی مزبور پاسخ به دعوی نداده باشد، بعید به نظر می‌رسد که حکم صادره علیه او را که در نتیجه رسیدگی به اعاده دادرسی صدور یافته است، غیابی تلقی کرد و قابل واخواهی دانست.

رعایت بیشتر اعتبار امر مختومه بوده است. به عبارت دیگر، قانونگذار با وضع این ماده خواسته است چه خواهان اعاده دادرسی و چه خوانده این دعوی را متوجه غیرقابل اعاده دادرسی بودن تصمیم متخذه در این دعوی بنماید تا آنها کلیه جوانب امر را برای جلوگیری از وقوع یا حدوث سبب اعاده دادرسی مکرر، در نظر بگیرند.

ولی باید توجه داشت که سبب دعوی اعاده دادرسی یا اشتباه قاضی بوده و یا عملی که از طرف محکوم له و یا شخص ثالث سرزده و به هر حال ربطی به محکوم علیه نداشته است تا بتوان با وضع یک ماده، او را از تکرار مسامحه یا بی احتیاطی احتمالی برحذر داشت.

بعلاوه اگر بخواهند اعتبار امر مختومه را به طور مطلق حفظ کنند، برای اولین بار نیز نباید اجازه اعاده دادرسی را بدهند. امر مختومه حقاً امری است که به صورت قانونی و طبیعی مختومه شده باشد، نه به صورت غیرقانونی و خلاف طبیعی. عمل غیرقانونی، هر چند بار که تکرار شود، باید راه اعاده آن وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت، امید بهره گیری از اعمال خلاف قانون برای اشخاص خلافکار همیشه باقی خواهد ماند.<sup>۴۷</sup>

بدیهی است ماده مزبور فقط طرح دعوی اعاده دادرسی مکرر را نسبت به حکمی که در تعقیب اعاده دادرسی صادر شده ممنوع کرده است، و الا نسبت به حکم اصلی که مورد اعاده دادرسی قرار گرفته است، اعاده دادرسی مکرر خالی از اشکال به نظر می رسد؛ یعنی اگر خواهان دعوی اعاده دادرسی، از اعاده دادرسی اول نتیجه نگیرد، می تواند در صورت حدوث یا ظهور سبب دیگری از اسباب اعاده دادرسی، نسبت به حکم اصلی مجدداً

۴۷. ممکن است ادعا شود که اگر سبب اعاده دادرسی از مواردی باشد که جنبه کیفری دارد، ذینفع می تواند به جای استفاده از اعاده دادرسی مکرر (که ممنوع شده است)، از طریق اقامه دعوی ضرر و زیان، جبران مافات را بنماید. در جواب می توان گفت که اولاً حتی در موارد محدودی که قضیه جنبه کیفری پیدا می کند، معلوم نیست با طرح دعوی کیفری که معمولاً مدتها بعد از ختم دعوی قبلی اقامه می شود، منظور عملی گردد، و ثانیاً نسبت به قسمت مهمی از دعاوی، مطالبه ضرر و زیان مشکل است، زیرا یا قابلیت تقویم ندارند و یا اساساً مالی نیستند.

تقاضای اعاده دادرسی نماید. فی المثل اگر یک بار به علت کتمان سند، درخواست اعاده دادرسی کرد و نتیجه نگرفت، برای بار دوم می‌تواند در صورت ثبوت جعلیت سند مدرکیه دعوی استدعای اعاده دادرسی نماید و همچنین برای بار سوم، در صورت ثبوت حيله و تقلب، و مانند آن.

این مقاله پایان یافت ولی بحث اعاده دادرسی مسلماً ناقص مانده است. امیدوارم آنچه را که اینجانب با توجه به وضع قوانین و مقررات مربوط به آیین دادرسی در حال حاضر - که تقریباً به طور دائم دستخوش تغییر است - به صورت «ترک جوشی نیمه خام» عرضه داشتم، به وسیله اساتید و صاحب نظران محترم جلوه‌ای تمام یابد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی